

هنگامه های ته تغاری بودن

دکتر محمدمهدی خدیوی زند

چکیده

برای نخستین بار در آسیب شناسی ته تغاری بودن را به پرسش گذاشته ایم. خاستگاه، رشد و چگونگی بروز حالتها و رفتارهای آسیب دیده و آسیب زا را در ته تغاریها نشان داده ایم. کوشش داریم تا کارآیی دیدگاه هنگامه ها را در همزمانی و یکسانی پژوهش، تشخیص و درمان در ته تغاریها نشان دهیم.

Abstract

For first time we decided to investigate the pathology of Benjamins syndrome, its route development and appearance of the pathologic aspects, we decide to reveal the ability of Incidence theory in detection and curing of the Benjamins syndrome simultaneously.

پرسشها:

- آیا اصطلاح عامیانه «ته تغاری» می تواند معرف هنگامه ای متمایز در آسیب شناسی روانی باشد؟ در این پژوهش سندرم Syndromes را با هنگامه معادل قرار داده ایم هر هنگامه اجتماعی روانی و فضایی از نشانه های روانی - رفتاری است که وضعیت ویژه و متمایزی از حالتها و رفتارها را به نمایش می گذارد و پرسشهایی را برمی انگیزد:
 - آیا برای پیدایش و رشد آن شرایط ویژه ای وجود دارد؟ چگونه؟ و در چه وضعیتهایی؟
 - ویژگیهای چنین هنگامه ای در تشخیصها، درمانها و پژوهشهای بالینی چگونه بروز می کند؟
 - آیا با نظریه هنگامه ها تحلیل یا تبیین ریزه ای برای پیدایش و رشد آن داریم؟
- با ارائه یک نمونه^۱ به پرسشهای یاد شده پاسخ می دهیم و امیدواریم ره آورد تازه ای در برداشتها و نظرگاه های آسیب شناسی خانواده باشد.

^۱ Type

ته تغاریها

Benjamains

میان پژوهشگران معاصر شاید نخستین کسی باشیم که اصطلاح «ته تغاری» را در آسیب شناسی روانی بکار می برد. اسنادی که از دیگر منابع علمی داریم پیشگامی ما را در کشف این سندرم نباید می کند.

آخرین منبع پژوهشی که در اختیار ماست پایان نامه دکتری روانشناسی محمدعلی احمد وند است. موضوع آن «بررسی رابطه بیماری اسکیزوفرنی فرزندان خانواده با ترتیب تولد، تعداد، سن و جنس آنان است». (۱۳۷۲) او با نقل از زمانی (۱۳۷۰) و منصور (۱۳۶۹) می نویسد: «فرزند آخر به عنوان موجودی کوچک، نیازمند به کمک از سوی پدر و مادر و انتظار توجه و حمایت بیشتر دارد، تا برادر و خواهرانی که از او بزرگترند، همین امر باعث می شود موقعیتی خاص برای خود تصور کند: این موقعیت به تدریج باعث می شود که کودک به صورت فردی بی ثمر بار آید و به دلیل عزیز بودن در خانواده و اتکا داشتن به دیگران گرفتار احساس حقارت فاحش شود و در برابر آنچه که زندگی از او انتظار دارد واپس نشسته و از وظایف خویش سربازند».

و از قول شولتز (۱۹۹۰) می نویسد: «آخرین فرزند هرگز با شوک حاصل از تولد فرزند بعدی مواجه نمی شود و به عنوان کوچکترین فرزند خانواده، مورد توجه و مراقبت بقیه قرار می گیرد. اگر توجه و مراقبت، بیش از حد باشد ممکن است به مورد مراقبت قرار گرفتن توسط دیگران عادت کند و در زندگی بعدی دچار مشکل شود».

تحقیقات فرهنگ نیا (۱۳۷۹) نشان می دهد که در ترتیب تولد فرزندان اول بیشترین تعداد و سپس فرزندان سوم و آخر به نسبت مساوی بیشترین فراوانی را در بیماران اسکیزوفرنی داشته اند.

تحقیقات احمد وند فراوانی اسکیزوفرنها را در فرزندان آخر نزدیک به ۱۴ درصد نشان می دهد (در پسران بیشتر است).

میان مراجعین روان‌نژندی که در ۲۰ سال اخیر داشته ایم بیش از ۱۰۰۰ مورد فرزندان آخر خانواده بوده‌اند که هر یک به نحوی در معرض آسیب‌های روان‌رفتاری و روان‌اجتماعی قرار گرفته‌اند. از آن میان یک نمونه را به اختصار بیان می‌کنیم. سپس شرایط تعیین‌کننده و شرایط رشد و تقویت‌دهنده رفتارها، ارتباط‌ها و حالتهای آن را بازنگری می‌کنیم و ره آورد خود را در آسیب‌شناسی متمایز می‌سازیم.

مورد (نمونه)

جوان ۲۵ ساله، آخرین فرزند، بیکار، پدر ۶۵ ساله و مادر ۵۵ ساله و خواهری بزرگتر از خود دارد.

درخواست: «فکر می‌کنم خیلی عقب‌تر از دیگرانم، باندازه یک کودک ۱۰ ساله ام نه یک جوان ۲۵ ساله، مسئولیت قبول نمی‌کنم، در انجام کارهای اجتماعی ضعیف هستم، حضور ذهن ندارم، چیزها از یادم می‌رود...»

«در حرف زدن بخصوص در جمع بسیار هل می‌شوم، حرفهایم را با خشکی و سختی بیان می‌کنم، برای شنونده جاذبه ندارد و بسیار خسته‌کننده است، سرد و بی‌مزه جلوه می‌کند. تا بحال حرف دروغ نزده‌ام اما آنها را طوری بیان می‌کنم که همه فکر می‌کنند دروغ است. در جمع خجالت می‌کشم و قادر به صحبت کردن نیستم، ساکت می‌مانم. در انجام کارهای متفرقه بسیار کند می‌باشم، در درس خواندن اطرافیانم می‌گویند: «تا بخواهی اراده به انجام کاری کنی ۱۰۰ سال طول می‌کشد». حوصله انجام هیچ کاری را ندارم، بطوری که فقط دوست دارم بنشینم یا بخوابم. یکی از ناراحتی‌های بزرگم آنست که چرا باید اینقدر عاطل و باطل باشم. احساس پیری زودرس می‌کنم، ادامه زندگی برایم هیچ اهمیتی ندارد، پیتس خودم می‌گویم: «اگر بهترین زندگی را داشته باشم خیلی خوشبخت هم باشم سرانجام مرگ است.»

«از موقعیت و شانسهایی که برایم پیش می‌آید نمی‌توانم به نفع‌آحسن استفاده کنم. اطرافیانم به من نسبت پخمه می‌دهند. در مقابل دیگران بسیار مظلوم و بی‌زبان هستم، آنها همیشه

می‌خواهند حرفشان را به من تحمیل کنند. نمی‌توانم حق خودم را بگیرم، توی سری خور هستم، افراد را نمک شناس می‌بینم».

فردی بسیار انگولکی هستم، بعنوان مثال: در مورد بچه های خواهرم دوستی ام را با انگولک کردن و اذیت کردن آنها ابراز می‌کنم و در محیط خانه... دوست دارم دیگران را اذیت کنم. «اگر از کسی بدم بیاید، به او حساسیت پیدا کرده از وجود و حرکات او رنج می‌برم. بدی دیگران را زیر ذره بین می‌گذارم، از آنها انتقاد می‌کنم، کمتر کسی به نظرم جالب و یا آدم خوبی می‌آید».

بسیار زود باور، هر کس هر چیزی می‌گوید باور می‌کنم، اطرافیانم از این خصوصیت من سواستفاده می‌کنند».

«در مورد هم ردیفان، هم سالان و هم تپه‌ایم بسیار کنجکاو، می‌خواهم بدانم آنها در زندگی روزمره چکار می‌کنند و رفتارشان با مردم چگونه است. در مورد افراد مسن و زنان جوان از آنها سنوالمی‌کنم، بطوری که مورد اعتراض اطرافیانم می‌باشم. مادرم می‌گوید تو مثل پیرزنهای کنار کوچه می‌مائی، این حرفها به چه دردت می‌خورد».

«دست و پا چلفتی ام، همه به من می‌گویند: تو هیچی بارت نیست. خود را کوچک می‌بینم، بسیار کم رو و ترسو هستم. در مقابل کوچکترین فرد خجالت می‌کشم، می‌ترسم مورد تمسخر افراد واقع شوم...».

«هیچکس به حرفهایم اهمیت نمی‌دهد، حتی خانواده خودم، با اینکه فکر می‌کنم حرفهایم منطقی است. ولی قدرت بیان من بسیار ضعیف است، به همین خاطر فکر می‌کنم بیهوده هستم. در مشکلات زندگی قادر نیستم از خودم دفاع کنم و بلد نیستم چگونه با دیگران برخورد کنم و آنها را محبوب و مجذوب خودم نمایم و بطور کلی مردم داری را اصلا بلد نیستم».

«در بین دوستان، در معاشرت بسیار گوشه گیرم، نمی‌توانم صمیمی شوم آنها روی دوستی من حساب نمی‌کنند، در بین آنها دارای شخصیت نیستم، در برخورد اول با من بسیار خوب هستند بعد از مدتی رفتارها تغییر می‌کند. همه بخودشان اجازه می‌دهند هر چه می‌خواهند بگویند، در بین هم ستهای خودم همیشه مورد شوخی و مسخره هستم و متاسفانه هیچوقت نتوانسته ام از خود دفاع کنم».

«تقریباً» ۹/۱۰ وقت خودم را به فکر و خیال و مسائلی واهی می گذارنم، بطوری که شل شده، حوصله هیچکس و هیچ چیز را ندارم، موقعی که در بیرون از خانه به سر می برم می خواهم زودتر به خانه بازگشته و در گوشه ای خلوت کرده و در رویاهای واهی خود فرو روم به همین خاطر روز بروز از هر نظر دقت کرده و قدرت انجام هیچ کاری را ندارم بطوری که دست به هر کاری می زنم بعد از مدتی دل زده آن را ول می کنم. حالت فوفولها را به خود گرفته ام، صد شکل و حالت و حرکاتم به قول اطرافیانم سوسولی است، همه مرا شماتت کرده که حالت مردانه ندارم.

با اینکه درس خوانده ام، ولی آینده ام برایم کاملاً تیره و تار است، حس می کنم که در حال شکست و خورد شدن و ذره ذره سوختن هستم، بسیار بدبین و حسود شده ام، همه کس و همه چیز در نظرم بد است، از پیشرفت دیگران ناراحت می شوم...».

هنگامه های ته تغاری با مادر

«... از نظر عاطفی بسیار وابسته به مادرم می باشم این رابطه دوطرفه بوده و او نیز علاقه بسیار به من دارد، همیشه می گویند او عاشق من است، می توانم بگویم ۹۰٪ زندگی من او می باشد، در ایام کودکی دیدن مادرم به من آرامش خاصی می داد او نیز همین نظر را داشت... هرگز نمی گذاشت به تنهایی وارد اجتماع شوم، حقم را از مردم بگیرم، برای رفع احتیاجاتم خود به دنبال مایحتاجم بروم، باید بگویم با گذشت ۲۵ سال هرگاه چیزی از من می بیند مرا شماتت می کند ولی نمی پرسد که در این کار تقصیر کیست؟

یکی از مسائلی که برایم ایجاد اشکال کرده وابستگی به اوست، نمی توانم از او جدا شوم، در آینده می خواهم برای ادامه تحصیل به خارج بروم ولی این مسئله شدیداً مرا آزرده کرده است. آنقدر زیاد نسبت به مادر علاقه دارم که نسبت به کسانی که مادرم با آنها معاشرت می کند گرایش بیشتر پیدا می کنم، معاشرت با آنها برایم لذت بخش است، آنها هم مرا بیشتر تحویل می گیرند، به همین جهت پدرم به من می گوید خاله زنکه».

مادرم چهره ی دیگری نیز دارد. در محیط خانه بسیار خشک و دیسپلین، خودرایی، در کارهای خارج با استقامت، با اراده و مدیریت فوق العاده است. در همه کارهایش موفق است، پیش

بینی هایش صد در صد واقعیت می یابد، ولی اگر کارش خراب شد هیچکس حق اعتراض به او را ندارد.

در عین حال در اجتماع زنی باگذشت، مردم دار، اجتماعی و مورد علاقه همگان است، فردیست خیر و کم توقع، اما در خانه توقعش زیاد... بسیار راحت طلب است و هر کاری که خودش دوست دارد انجام می دهد، بسیار عصبی، زود رنج بوده و با کوچکترین موردی از کوره در می رود^۱.

مادر در ناخودآگاهی: در یک تجربه سمبلیک روان‌درمانی^۱ در عمیقترین بخش دنیای روانی هر چیزی که به طور نمادین معرف مادر باشد در کنار آن احساس آرامش می کند. مادر دریای آرامی است که با نسیم دلپذیرش او را نوازش می کند و لذت می بخشد، خود را به آغوش دریا می سپارد از شناگری و زورق نشینی بر فراز و نشیب و بالا و پایین رفتن امواج لذت می برد، احساس آرامش می کند، در ناخودآگاهی او مادر دریایی پرمهر و محبتی است که او را در آغوش می گیرد و غرق در خود می سازد.

هنگامه های ته تغاری با پدر

«پدر مردیست مهربان و بسیار عاطفی و برعکس مادرم بسیار بی تفاوت و خونسرد است. در موارد نادر بسیار عصبی و تندخو شده و به هیچ چیز نگاه نمی کند. بسیار با گذشت و در محیط خانه بسیار منطقی تر از مادرم می باشد. پدرم از نظر اجتماعی و معاشرت قدری پایین تر از مادرم می باشد. ولی فداکار است و برای مردم هر کاری از دستش برآید انجام می دهد. کم توقع و زحمت کش است و برعکس مادرم اصلاً به خود اهمیت نمی دهد. باید بگویم که قلباً پدرم را خیلی دوست دارم او نیز مردی مهربان و عاطفی بوده برای راحتی ما از هیچ کاری فروگذار نکرده است. ولی هیچوقت نتوانسته ام با او صمیمی شوم یا به او

^۱ تجربه های سمبلیک روان‌درمانی که در این گزارش اشاره می شود با روش R.E.D رویای هدایت شده در بیداری حاصل شده است. این روش از شیوه های روان‌درمانی پیشرفته است. که در کتاب دانش و هنر روانشناسی بالینی به تفصیل از آن یاد کرده ایم و در ۳۰ سال گذشته بکار برده ایم و امروز با تغییراتی آن را با دیدگاه هنگامه ها سازگار کرده ایم...

نزدیک شوم همیشه او را آدمی فعال، کاردان و سرسخت در مقابل زندگی می دیدم، بسیار علاقه داشتم که در کارها مرا هم دخالت دهد ولی او مردی بی تفاوت بود. در رابطه با او ناموفق بودم، در مواردی که با او نزدیک و همراه می شوم بسیار خوشحال بودم، آرزو داشتم در تمام کارها با او بودم و در کارهای روزانه شرکت می کردم.

پدر در ناخودآگاهی: پدر بطور سمبلیک در تجربه های روان‌درمانی موجودی با عظمت است که در برابر او احساس کوچکی و ناتوانی دارد، او را خشن، سرسخت می یابد... از درگیر شدن و حتی همراهی کردن با او ناتوان است، سعی می کند تا به او نزدیک شود، پس از تلاش خستگی ناپذیر ناتوان بازمی ماند. اگر برحسب تصادف موفق شود خسته و مغرور و مستور عظمت او می شود گویی در مبارزه ای سنگین و طولانی پیروز شده است. از آن پس پیوسته نگران است که مبادا از کوه عظیمی که بالا رفته بلغزد و از لغزش سنگها هراسناک است.

روابط پدر و مادر: چون مادرم اصرار دارد که در همه ی کارها فقط حرف خودش باشد، پدرم گذشت می کند، کمتر در این زمینه بحث به میان می آید ولی گاهی با اعتراض پدر مواجه می شود و بحث درمی گیرد. بیشتر اختلافها سر مسائل خانوادگی مخصوصا برسر من و خواهرم است:

در خانه مسئولیت من با مادرم و مسئولیت خواهرم با پدرم بود. مادرم در هر کاری تا آخرین حد کمکم می کرد، حتی در درس خواندن و حتی در رفتار اجتماعی ام با مردم. خلاصه اینکه هر چه می خواستم برایم مهیا می کرد و پدرم را نیز مجبور می کرد که آنچه می خواهم برایم آماده سازد.

پدرم مردی بی تفاوت بود. در کارها مرا دخالت نمی داد، معتقد بود که به آدم یک بار حرف می زنند اگر گوش کرد که کرد وگرنه ولش باید کرد.

پدر و مادرم در مورد من مثل یک بچه بحث می کنند. پدرم می گوید تقصیر مادرم است که مرا بیش از اندازه به خود و محیطهایی که در آن بوده نزدیکی کرده، مادرم نیز در جواب می گوید که او باعث شده زیرا مسئولیت مرا قبول نکرده و بی تفاوت بوده است.

پدر و مادرم دائما به من سرکوفت می زنند و دیگران را با من مقایسه می کنند. مثلا می گویند: فلان کس یک خانه و زندگی را می چرخاند و معاملات چند میلیونی می کند. فرق تو با او

چیست؟ تمام فکر ما این بود که شماها به جایی برسید. اینطوری از آب در آمدید فقط بلدید بخورید و بخوابید.

هر وقت پدر و مادرم ببینند که چیزی به نفع آنها نیست به من و خواهرم اعتراض و توهین می کنند. گاهی جلو همه به ما فحش می دهند. از دخالت ما در کارشان شکایت دارند، در عصبانیت شخصیت ما را خرد می کنند.

هنگامه های دوران تحصیل: جریان سالهای تحصیل و حوادثی که گذشته رفته رفته علائم روان نژندیها را آشکار و سندر می را که ما جستجو می کنیم رشد داده است:

در کودکستان و دبستان سال اول مشکلی نداشتم. شاداب، سرزنده و بسیار شیطان بودم، مورد تشویق معلمان بوده و جایزه های متعددی دریافت می کردم و در خانه نیز این تشویق ها تشدید می شد.

زندگی تلخ من از کلاس دوم شروع شد. افت تحصیلی شدید پیدا کردم، مادرم دبستان مرا عوض کرد، همیشه بهترین و نامی ترین مدارس شهرستان را برایم انتخاب می کردند، در این مدرسه مورد آزار بچه ها قرار گرفتم، آدامس به موهایم می چسبانند و موهایم را قیچی می کردند تا با دخالت ناظم تمام شد...

بعلت تغییر دبستانهای مختلف نمراتم نوسان پیدا می کرد. مدرسه ها عالی بودند و سخت گیری داشتند، من به دشواری خودم را می رساندم. از سال سوم و پنجم در دبستان تازه مرتب پیشرفت داشتم و مدال پیشرفت گرفتم اما شاگردان از آزار و اذیت من لذت می بردند، مرا می زدند و فرار می کردند. بالاخره با پشتیبانی دوستانم تکرار نشد و نجات یافتم.

دوره ی راهنمایی برایم تلخ شد، افسردگیم شدت یافت. بچه ها مرتب به من طعنه می زدند، مسخره ام می کردند، ادايم را درمی آوردند، فحشها و ناسزاهای رکیک بهم می دادند، به همین جهت کمتر با آنها تماس می گرفتم. گوشه گیر شدم، با چند نفر درگیر شدم که با پشتیبانی دوستانم خاتمه یافت. تعداد کمی دوست داشتم که به آنها متکی بودم. معدلم در دوران راهنمایی سال به سال افت کرد.

در سال اول دبیرستان، نمراتم خوب شد. به همکلاسی هایم کمک درسی می کردم، تعدادی مرا دوست داشتند، با اینهمه گاه گاه مورد تمسخر قرار می گرفتم. یک بار نیز درگیری شدیدی

شد که با پشتیبانی دوستانم نجات یافتم. در سالهای دوم و سوم دوستان خوبی داشتم ولی مادرم نمی گذاشت با آنها رفت و آمد کنم.

در سال چهارم دبیرستان زندگی بسیار تلخ، افسردگیم شدید، تمام فکر و روحم عوض و روزبروز بدتر شد، به اصرار پدر و مادرم برای درس خواندن به اطاقم می رفتم ولی درس نمی خواندم، بیشتر به فکر و خیال می پرداختم، به مسائل و مشکلات آینده فکر می کردم، در کنکور قبول نشدم در حالی که تمام دوستانم موفق شدند. برای آنها باور کردنی نبود، بالاخره در رشته ای از دانشگاه غیردولتی قبول شدم، رفتن به دانشگاه برایم ناگوار بود، کمتر به دانشگاه می رفتم، به خانه برمی گشتم و تنها می شدم، دیدن خانواده به من تسکین می داد.

در دانشگاه با بچه ها قاطبی نمی شدم، قادر به صمیمی شدن با آنها نبودم، با هرکس دوست می شدم به محض اینکه با برخورد سرد، بیخ و خشک من مواجه می شد از من دوری می کرد. در معاشرت با اطرافیانم حرفی برای گفتن نداشتم، کم تحرک، کم حرف، لخت و شلخته شده و به زور و شماتت اطرافیان تن به کار می دادم، از هیچ چیز لذت نمی بردم، هیچ مورد مرا خوشحال نمی کرد، اگر بهترین مسافرتها یا بهترین مهمانیها را می رفتم کوچکترین جاذبه ای برای من نداشت. انگار عامل مهمی مرا از داخل می آزد. دوران چهار ساله دانشگاه طی شد و مادرم به هیچ وجه اجازه نمی داد جز به رشته ی تحصیلی به چیز دیگری فکر کنم.

در این دوران فقط یک دوست داشتم با او بسیار صمیمی هستم او نیز نسبت به من بسیار فداکار بود، همیشه مرا درک کرده است. در تمام مدت دانشگاه و قبل از آن شدیداً فکر می کردم مورد نظر مردم در کوچه و خیابان، در اتوبوس و خلاصه همه جا هستم، همه مردم مرا با دیده ی تمسخر نگاه می کنند، هنگام راه رفتن به من نظر داشتند، من نیز به نگاه آنها خیلی توجه می کردم، حساسیت نشان می دادم.

هنگامه های سربازی: دوران سربازی بدترین ایام زندگی من بود، می توانم بگویم در تمام موارد حوادث و حالاتی که از آنها سخن گفتم در این دوره بسیار شدت پیدا کرد، احساس می کردم بدتر از گذشته و دوره ی بچگی شده ام. چند مورد را که بسیار سنگین و غیرقابل تحمل بود بازگویم می کنم:

«در نظام کارهای دفتری و پشت میز نشینی را داشتم، شغل من حساس بود، با اینکه بسیار کار می کردم همیشه مورد اعتراض همکارانم بودم. آنها می گفتند: تو گیجی، دست و پا چلفتی

هستی، اصلاً تو گاو نه من شیری، هزارتا کار انجام می دهی ولی با یک اشتباه همه را خراب می کنی. رئیس شعبه ای که من در آن کار می کردم با من بسیار لج بود، از من کار زیادی می خواست حتی به جز کارهایی که مربوط به یک ستوان دومی می شد کارهای یک سرباز صفر را هم از من می خواست. از طرفی با سرباز شعبه بسیار خوب بود چون هم شهری بودند. آن سرباز بسیار جری شد، می گفت تو حق نداری به من کاری بگویی، وقتی با او درگیر می شدم می گفت تو آدم قدی، تو لیاقت این درجه را نداری، تو بچه سوسولی، همین عامل باعث شد که دوستان او نیز رویشان به من باز شود و هر چه می خواهند بگویند، مرا مسخره کنند، حتی ادای مرا جلوی خودم دریاورند. از آنجا که من آدم خیلی ترسویی بودم و آنها از بچه های جنوب شهر بودند می ترسیدم با آنها درگیر شوم. سعی می کردم با آنها کمتر برخورد کنم چون از آبرویم جلوی دوستان هم درجه ای ام می ترسیدم ولی متأسفانه وجهه ی خودم را در بین افراد همکارم نیز از دست دادم. آنها نیز که افراد فهمیده و درس خوانده ای بودند با من شوخی می کردند و می گفتند: تو آبروی ستوان وظیفه ها را بردی. همیشه من بین افراد همکارم شمامت می شدم.

روزی یکی از دوستان هم درجه ای ام مرا کنار کشید و به حالت نصیحت به من گفت: سعی کن افراد اطراف خودت را از دید و شخصیت و پاکی خودت نگاه نکنی تو با آنها خیلی شوخی می کنی، با آنها صمیمی می شوی، به آنها زیاد رو می دهی، همین باعث می شود از این خصوصیت ها علیه تو استفاده کنند. کمی که فکر کردم دیدم همینطور است که می گفت. یک روز که خیلی سرم شلوغ بود، به یک گروهیان دیپلم وظیفه گفتم اینکار را انجام بده او در اطاق دیگر کار می کرد ولی وابسته به ما بود. او با گستاخی گفت تو خودت انجام بده من نمی توانم، با او درگیر شدم. یک روز با یک سرباز زیردست خود درگیر شدم: او خواست دست روی من دراز کند، به من گفتم زود گورت را از اطاق گم کن، تو آدمی «مثل یک زن ضعیف هستی» من زورم را به تو نشان نمی دهم. رفتار او در من بسیار اثر کرد با خودم فکر کردم چرا باید او که از هر نظر از من پایین تر است با من اینطور رفتار کند و یا من چرا عکس العمل نشان ندادم ولی جوابی برای خودم پیدا نکردم چون در تمام این درگیریها زبانم بند می آمد، انگار عاملی خارجی تمام بدنم را منجمد می کند و مغزم را در داخل قفس تنگی تحت فشار

قرار می دهد و تنها عکس العمل من در مقابل او و امثالش این بود که با آنها قطع رابطه کنم و دیگر با آنها حرف نزنم^۱.

مورد دیگر راجع به یک گروهبان که با من و با گروهبانی که در بالا گفتم دوست بود. یک روز سر صبحانه جلوی همه اشاره به گاوی که روی درپوش ظرف خامه بود کرد و گفت این از فامیل های من است، خیلی ناراحت شدم و فقط توانستم به او بگویم خیلی احمقی. به هر تقدیر ۲ سال سربازی تمام شد و در روز آخر همگی با من روبوسی کردند به من گفتند ما ترا خیلی دوست داریم تمام اینکارها شوخی بود ولی چرا فقط با من این شوخی ها را می کردند؟^۲

شغل و هنر: بسیار علاقه دارم که شغلی را اختیار کنم ولی متأسفانه می بینم اگر بخواهم این کارها را انجام دهم با مشکلات بسیار مواجه خواهم شد و سرم به سنگ خواهد خورد. از طرفی هیچ علاقه ای به رشته ای ندارم که بخواهم در آن زمینه مشغول کار گردم بنابراین برای آنکه پدرم را یک طوری قانع کنم تصمیم گرفته ام ادامه تحصیل دهم، تغییر شغل دهم، فکر می کنم در زندگی به بن بست برسم. بهانه جویی در کار، سرباز زدن از کار، احساس عدم موفقیت در کار، ناتمام گذاشتن آن. در هنر نقاشی و خط خویم اما ادامه نداده ام هر کار را ناتمام می گذارم.

هنگامه های خواب: دچار کم خوابی هستم، وقتی به رختخواب می روم مدت‌ها طول می کشد تا به خواب بروم، گاهی این مدت حتی ۲ ساعت نیز طول می کشد، گاهی ۲ تا ۳ بعد از نیمه شب بیدار می شوم، دیگر خوابم نمی برد. هشت ساعت خواب در شبانه روز برایم لازم است اگر کمتر بخوابم در طول روز احساس خواب آلودگی و کوفتگی می کنم.

^۱ آزادی درمانی هنر پرسیدن است: پرسیدن با چرا؟ چرا پاسخ روشنی پیدا نمی کند و پرسش کننده را در موضع بازجویی و محاکمه کردن پرخاشگری قرار می داد. اگر از خود می پرسید: «منظورت چیست؟ و یا منظورش چیست؟ چه می خواهم؟ و یا چه می خواهد؟» تنها پاسخ پیدا می کرد، افزون بر آن خود و مخاطب را در حالت آرامش و احترام قرار می داد.

^۲ اگر می پرسید منظورشان چه بود؟ و یا چه می خواستند که با من این شوخیها را کردند؟ پاسخ را می یافت و آرام می شد.

گاهی در خواب راه می روم، حالت گیجی و خیالبافی دارم، بعنوان مثال خواب می بینم که میهمان برایمان آمده، سراسیمه از خواب بیدار شده سلام و احوالپرسی می کنم، حتی به آنها تعارف می کنم، بعد می گویم ببخشید خوابم می آید، دوباره دراز می کشم و می خوابم صبح که بیدار می شوم یادم می آید که همه آنها خواب و خیالبافی بوده است..

در دوره نظام، به ما تاکید می کردند که در بیدارباش و صبحگاه به حالت مرتب و خیردار باشیم. شبها از خواب می پریدم و با دیدن نگاهان حالتهای نظامی برایم تداعی می شد، خیال می کردم نگاهان آمده سرکشی کند و ببیند کسی مرتب است یا نه، من دستپاچه می شدم و تا صبح به حالت صاف و خیردار می خوابیدم، یکبار به همه تختی ام گفتم او هم باور کرد صاف خوابید، صبح که از خواب بیدار شدیم فهمیدیم خیال بافی بوده است...

یک شب پابرهنه به حیاط جلو گروهان جایی که صبح همه به خط می شوند دویدم نگاهان خندید و گفت خواب می بینی برو بخواب تا صبح خیلی مانده است.

در شبهای امتحان خواب می دیدم یک نفر دائما به من می گوید بلند شو درس بخوان و گرنه رد می شوی و دائما مرا از افتادن در آن درس می ترساند. اینکه خود را نزدیک به شروع امتحان می دیدم و احساس می کردم که خواب مانده ام و هیچ درس نخوانده ام.

هنگامه های رویاها: رویاها بیشتر وابستگی و همانندسازی های او را با مادر نشان می دهد. رویایی در خواب دیدم: «در دوره دبیرستان هستم، در بین دوستان قرار دارم، صبح که از خواب بیدار شدم، خودم را در اتاقم در اصفهان دیدم ولی چون خواب آلود بودم (در خواب) دستشویی رفته دست و رویم را شستم. ناگهان به خودم آمدم، از خودم پرسیدم من در اصفهان چکار می کنم، من الان باید در تبریز باشم، چرا اصفهان هستم؟ مادرم با تعجب گفت: چی می گویی خیالاتی شدی تو اصلا به تبریز نرفتی که می گویی باید در تبریز باشی گفتم: مگر یادتان رفت که پریشب از تبریز با شما تماس گرفتم؟ گفت: نه عزیزم خیال می کنی. ناگهان چشمم به دیوار خانه افتاد. همه چیز غیرعادی بود، عکسها و تابلوها جایشان عوض شده و بصورت برعکس به دیوار نصب شده بودند. مثلا ساعتی که به یکی از دیوارها نصب بود به دیوار دیگر منتقل شده بود، آن هم برعکس و بقیه تابلوها همینطور. به مادرم جریان را گفتم، مادرم عصبانی شد و گفت: این چرت و پرت ها چیست که می گویی. تن مادرم لباس نو بود به او گفتم، او گفت این همان لباس خانه است که همیشه به تن داشتم چند لحظه بعد دیدم مادرم

دارد لباس دیگری به تن می کند که خواهرم نیز آن لباس را به تن دارد. به خواهرم گفتم، خواهرم گفت خیالاتی شده ای این لباس همان لباسهای همیشگی است. به خودم گفتم: چرا آنها حرفهایم را باور نمی کنند؟ بهتر است که خودم را بی حال کرده به زمین بیندازم شاید باورشان بشود، اینکار را کردم، ولی فایده ای نداشت. پدرم گفت: نگاه کن خودش را به غشی زده پاشو خجالت بکش، چاره نداشتیم بلند شدم. در این حال مادرم به سمت تلفن رفت. تلفنی زد انگار می خواستند به خانه ی همسایه قبلی طبقه بالایمان بروند، ولی معلوم شد که آنها بعنوان میهمان به خانه ی ما خواهند آمد. پدرم گفت چرت و پرت نگو، خیالاتی شده ای. کاملاً گیج شده بودم از پدرم تاریخ روز را پرسیدم، گفت: امروز ششم است. با حالتی بسیار ناراحت نگاهی کلی به خانه انداختم. برای میهمان آمدن بسیار آشفته دیدم، پیش خودم گفتم: عجب بدبختی هستم، دست به هر کاری زدم به بن بست رسیدم، چقدر سعی و تلاش کردم به تبریز بروم ولی الان در اصفهان هستم. با این خیال به طرف اطاقم رهسپار شدم که ناگهان چشمم را باز کردم دیدم خواب بوده ام...»

هنگامه های اوهام و تمایلات جنسی: تاکنون احساس نکرده ام کسی مرا دوست دارد. من هم نه عاشق شده ام و نه کسی را دوست داشته ام، از سن ۱۸ تا ۲۲ سالگی خودارضایی می کرده ام... رفته رفته کاسته شد، آدمی کم رو و خجالتی بوده و هیچ عمل خطایی از من سر نزده است. رابطه ی سطحی و کوتاهی با پسر عموم داشته ام. بسیار بهم علاقمند بودیم، شوخی زیاد می کردیم که فقط در حد بگومگو کردن، تمایلات به جنس مخالف معمولی بوده است و نسبت به جنس موافق نیز نمی توانم اسم آن را چیزی بگذارم. همانطور که دختر زیبایی ممکن است در خیابان جلب نظر یک پسر را بنماید برای من اگر یک پسر شیک و خوش تیپ در خیابان باشد جلب نظر می کند.

هنگامه های آزمونها

خویشتن پنداری (در آزمون خویشتن پنداری): ارزشهای مثبت و منفی را با قید «بسیار»، «زیاد»، «همیشه»، «اصلاً»، «همه»، «کم و حقیر»... درخود و دیگران توصیف می کند. در توصیف خود از الفاظ زیر با قیدهایی یاد شده استفاده می کند: «پخمه»، «توسری خور»،

«انگولکی»، «دست و پا چلفتی»، «بیهوده گو»، «فوفول»، «هالو»، «شلخته»، «لخت»، «سرد»، «بخ»، «خشک» و... در همان حال که خود را از جهات مختلف مورد توجه قرار می دهد چنان رفتار می کند که گویی از خود می گذرد و می خواهد خود را فراموش کرده و به زمان گذشته پناه برد.

«لاغری»، «عدم موفقیت»، «شکستهای قبلی» را با یاد سرحال بودن، موفق بودن و پیروزی های گذشته تسکین می دهد. از تصویر خویشتن در آینه احساس آرامش می کند، ولی آرامشی که با خیالبافی های گذشته در می آمیزد و دوام می یابد. در رویاها و خیالات خود را موفق می یابد همین که به زمان حال برمی گردد همه چیز تیره و تار می شود. تماشای واقعیت او را به افسردگی و دلزدگی می کشاند. گاه گاه جلو آینه می ایستد، حرف می زند، می نشیند در فکر فرو می رود و ... در تاریکی ها و ناامیدی های آینده محور می گردد...

هنگامی که به نظر دیگران درباره خود می اندیشد، خود را: «پیرزن کنارکوچه»، «هیچی بارت نیست»، «بچه سوسول»، «خاله زنکه»، «احمق»، «گیج»، «دست و پا چلفتی»، «گاو نه من شیر»، «قد»، «بی لیاقت»... می یابد.

تلاشهای دفاعی (در آزمون ررشاخ): تعارض و دویپلوی در برقراری روابط و انتقال عواطف با اضطراب، و ترسهای وسواسی همراه می شود. عمده ترین تلاشهای دفاعی برای تقلیل اضطراب خیال پردازی ها، واپس گرایی، همانندسازی بوده و کاربرد این مکانیسمها همواره او را در مرز روان ژندی ها قرار می دهد. نوسان میان اختلال و انحراف جنسی، روان نژندی و روان پریشی در تجربه ها و فرصتهایی که با جنس مخالف یا موافق دارد تشدید می شود.

پرخاشگری و ناکامی (در آزمون پرخاشگری و ناکامی): ناکامی ها را در برخورد با موانع در خود فرو می برد. دوگانگی و دویپلوی در ارتباطات موجب می شود که سرعت با همانندسازی های بی در پی تغییر رفتار بدهد، گاهی خشن و جدی (موضع مردانه) و لحظه ای بعد نرمش پذیر و مطیع گردد (موضع زنانه). با تحمل ناکامی صحنه های اضطراب زای آن را بصورت وسواسی بازمینی می کند و با ترس و نگرانی ساعتها به تنهایی پناه می برد...

هنگامه های اوهام: هر نوع ارتباط برای او شبهی از مشاجره همراه دارد: دو نفر در حال نزاع، درگیری ها در دوره های زندگی در خانه، در مدرسه، در راهنمایی، در دبیرستان و در نظام اوهام ناخودآگاهی را بوجود آورده است. در قالبهای سرشار از اضطراب به تغییر و تفسیر می پردازد و جهان و تمام مردمش را در مقابل یکدیگر و در مبارزه ای دائمی می بیند. آهنگ دوگانه دیدن جهان از اعماق هستی او برمی خیزد و در دو قطب بودن و نبودن، مردی و زنی پیروزی و شکست، فرماندهی و فرمانبری به نوسان درمی آورد و طنین ترس و اضطراب را در همه جا می پراکند.

آیا هنگامه ای با عنوان «هنگامه ته تغاریها» در آسیب شناسی روانی ممکن است؟ آیا برای پیدایش و رشد چنین هنگامه ای در فرزندان آخر شرایط ویژه ای وجود دارد؟ چگونه و به چه صورتی؟ نشانه های بارز هنگامه ته تغاری ها در تشخیص های بالینی چگونه قابل شناخت است؟ آیا در نظریه ی هنگامه ها برای پژوهشها، تشخیص ها و درمانهای بالینی ته تغاری ها شیوه های ویژه ای پیشنهاد می شود؟

۱- شرایط آماده کننده: برای بوجود آمدن هنگامه ته تغاری لازم است که تعداد فرزندان کم باشند، اگر فرزند پسر است فرزندان دیگر دختر باشند و اگر دختر است فرزندان دیگر پسر باشند. مادر و پدر هر دو بچه دوست باشند و بر سر زیاد و کمی توجه به فرزند یکدیگر را مورد سوال قرار دهند و جر و بحث کنند. تعارض دوگانگی میان اخلاق و رفتار پدر و مادر در درون و برون خانواده در درون سخت گیر و پر توقع در برون مردم دار باگذشت و متواضع. تفاوت و تعارض نظر پدر و مادر در مورد کودکان بویژه (ته تغاری). اصل همه یا هیچ حکم فرماست: از یک سو همه چیز را برای فرزند می خواهند و از سوی دیگر هیچ چیز بدون خواست پدر و مادر نباید انجام بگیرد.

۲- شرایط رشد دهنده و تقویت کننده: در محیط خانواده به رفتار و حالات ته تغاری تکیه شود. تشویق نمایند و یا تمسخر کنند. در دوران تحصیل مورد آزار و تمسخر همکلاسی ها قرار گیرد. روابط او در خانه و مدرسه و اجتماع مورد نظر و مراقبت شدید مادر و پدر باشد؟ امکانات اجتماعی، تحصیلی و تفریحی را بیش از اندازه در اختیار او بگذارند و پدر و مادر حرص و جوش خود را در این مورد علنی نشان دهند. ایده آلهای، آرزوها و هدفهای دور از

دسترس و یا خارج از توان او بوسیله والدین و اطرافیان القا گردد. تغییرات متوالی تحصیلی یا محیط زندگی پیش آمده باشد و در هر بار پیدا کردن امکانات بیشتر و بهتر برای او تلاش و دلسوزی می کنند.

نشانه های تعیین کننده

در نمودار (۱) مشاهده می شود:

۱- ته تغاری در برابر مردها که نشانه ای از جاذبه و قدرت مردانه داشته باشند احساس ناتوانی و ضعف می کند، مسحور عظمت، سرسختی و پرتوانی آنان می شود. از همراه شدن و با آنان بودن احساس غرور و لذت می کند و در حساسیتی دوگانه از ترس و جرئت، ضعف و قدرت، سرسختی و ملایمت، زنانگی و مردانگی بسر می برد.

۲- ته تغاری در برابر زنان و هر چه که جاذبه زنانه داشته باشد مجذوب می شود و احساس می کند با تمام وجود بطرف آنها کشیده می شود و می پندارد که آنها، نیز او را بسوی خود می خوانند و در وضعیتهای دوگانه: جاذبه داشتن و جاذبه نداشتن، مجذوب شدن و مجذوب کردن، دوست داشتن و دوست نداشتن، زنانگی و مردانگی احساس می کنند.

۳- نوسانها و دوگانگی ها: از مشخصات متمایز کننده وضعیت ته تغاری ها نوسان میان: تمایلات جنسی از گذشته به حال، از حال به آینده و برعکس، نوسان میان قبول ورد مسئولیت، قطع و وصل وابستگی و همانندسازی، افزایش و کاهش ارتباطات، نمایش متناوب بزرگسالی و بچگی.

در نمودار (۱) ملاحظه می شود که فرایندهای روان رفتاری و روان اجتماعی ته تغاری بر زمینه ثباتی از نوسانها، تردیدها و درگیری های وسواسی جریان می یابد. پدیده دوجنسی در ته تغاری ها تسلط دارد و شاید گسترده و قوی ترین فرایندی باشد که جریانهای دیگر را تحت تاثیر قرار می دهد و می تواند نوسانهای وسواس گونه میان سلامت و روان نژندی را به نوسانهای وسواسی میان روان نژندی ها و روان پریشی بکشاند یعنی یک اختلال ساده و گذرا را به انحرافی پایدار و پیچیده جنسی مبدل سازد: ترسهای بیمارگونه از ازدواج، سردمزاجی،

امتناع از تماس و تجربه، رفتار و پوشش زنانه در مردان و مردانه در زنان ته تغاری قابل پیش بینی است.

نمودار (۱)

فرایندهای روان رفتاری و روان اجتماعی ته تغاری ها

در برابر مردها و سمبلهای مردانه

ضعف ≠ قدرت سرسختی ≠ ملایمت

ترس ≠ جرئت مردانگی ≠ زنانگی

در برابر زنها و سمبلهای زنانه

جاذبه داشتن ≠ جاذبه نداشتن مجذوب شدن ≠ مجذوب کردن

دوست داشتن ≠ دوست نداشتن زنانگی ≠ مردانگی

وسواس گونگی فرایندها

واقعیت نگری ≠ خیال بافی

بودن در حال و امکانات موجود ≠ بودن در گذشته و آینده آنها

قبول مسئولیت کار ≠ رد مسئولیت کار

وابستگی و جذب ≠ ناوابستگی و طرد

اجتماعی بودن در جمع ≠ گوشه گیری و انزوا

قبول و برقراری ارتباطات ≠ رد و قطع روابط

همانگی و تعادل ≠ ناهم‌انگی و عدم تعادل

(سلامت) (روان نژندی)

فضاهای هنگامه ها

نمودار (۲) تصویری از فضای فرضی هنگامه های پویا است.

هر مجتمع هنگامه های پویا از برقراری ارتباط میان افراد یا یک یا چند عامل فیزیکی و یا انسانی بوجود می آید.

فضاهای هنگامه های پویا:

در نظریه هنگامه ها عوامل و شرایط فیزیکی مانند شرایط انسانی از ارزشها، سوابق، روابط ویژه ای برخوردار است. که جانشین و معادل اوهام، تعارضات، سمبلها، احساسات در زمینه های آگاهی، نیمه آگاهی و ناآگاهی انسانی است، فضای محدود و انحصاری اولیه ای که میان هر یک از عوامل و شرایط انسانی یا فیزیکی تشکیل می شود یک «مجتمع پویای روان فضا» است.

نمودار (۲) نمایش فرضی از زمینه ها، فرایندها و نمودهای پویای، نظامهای پویا در ته تغاری ها را نشان می دهد. در این «مجتمع پویای روان فضا»^۱ شرایط انسانی و فیزیکی فضا مانند پدر، مادر، خواهر و برادر، خانواده، مدرسه... و در رابطه با مراجع (ته تغاری) قرار دارد.

از ویژگی های این چنین فضاهایی، «خویشتن سازی»^۲ و «دیگرسازی»^۳ و «فرایندهای انتقال پایابا»^۴ است. در نمودار (۲) کوشیده ایم تا تصویری هر چه گسترده تر از «مجتمع پویای روان فضایی» سندرم ته تغاری بدست دهیم: در درونی ترین قسمتهای کوچک شده مربوط به نظامهای خانوادگی پویاست و در سطوح بعدی فرایندهای نمودار (I) مشاهده شدنی است: روابط «پدر و مادر»، «خواهر و برادر»، «خانواده پدر»، «خانواده مادر»... قرار دارد که روابط آنها علامت \leftrightarrow نشان داده است. در فاصله هر دو مجتمع، مجمعهای فرضی دیگرست که محتوی آنها به علامت \neq مشخص گردیده، این علامت را که در تمام لایه ها و در فاصله تمام مجتمع ها تکرار شده است، برای معرفی زمینه اصلی هنگامه ته تغاری انتخاب کرده ایم: علامت مخالف بیانگر تردید میان «وضعیتها» در درون «موقعیتها» است، منظور از «وضعیت»^۵ مجموعه در لایه سوم مجتمع های «فضا و امکانات اجتماعی»، همبازی ها و همسایه ها،

¹ *Complexe dynamique de psycho - espace*

² *Auto - poiese*

³ *Hetropiese*

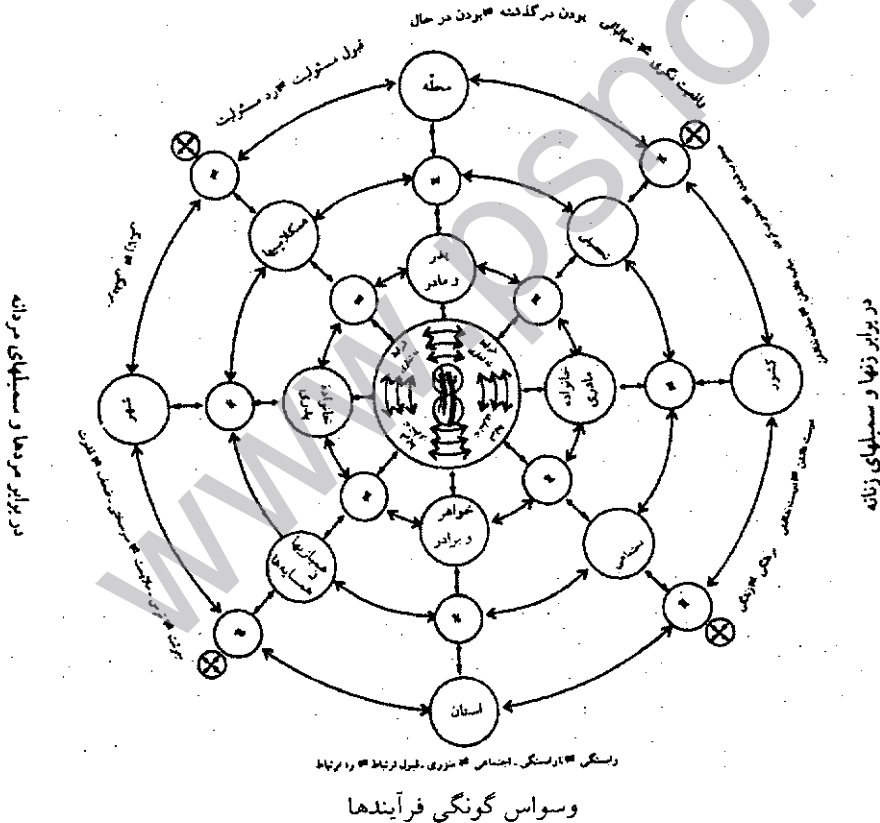
⁴ *Les processus - Transactiones*

⁵ *Position*

همکلاسی ها، «فضا و امکانات تحصیلی» و در لایه چهارم مجتمع های «محلّه»، «شهری»، «استان» و «کشور» در نظر گرفته شده است.

نمودار (۲)

وضعیتها و موقعیتهای مجتمع پویای هنگامه های ته تغاری ها
وسواس گونگی فرایندها



بایدارترین فرآیند در هنگامه های ته تغاریها وسواس گونگی در پذیرش نقشها و مقامهای زنانه یا مردانه است.

وسواس گونگی فرآیندها

پایدارترین فرآیند در هنگامه های ته تغاریها وسواس گونگی در پذیرش نقشها و مقامهای زنانه یا مردانه است.

این همه با فواصلی از مجتمع های فرض (\neq) قرار دارند. این توده در تعادل و تاثیر و تاثر همه جانبه یا مجتمع های قبلی و بعدی است. یادآوری می کنیم که هر مجتمع در واقع کل مجتمع های قبلی و بعدی را می پوشاند و برای ساختن «سندرم ته تغاری» در ارتباط چند جانبه و در حالت نوسان و تردید قرار می گیرد.

برآیند و حاصل این کنشها و واکنشهای گسترده یابنده و گسترش دهنده پدیده های روان رفتاری و روان اجتماعی «هنگامه های ته تغاریهاست» که در لایه پنجم نمودار (۲) نشان داده ایم و در نمودار (۱) طرح کرده ایم...

مجموع فضاها، لایه ها و مجتمع های کوچک و بزرگ دارای چند ویژگی اساسی است:

۱- تاثیر و تاثر^۱: با این ویژگی هر چه که برای جزء هنگامه اتفاق بیفتد در کل اثر می گذارد و برعکس، هر هنگامه وحدت دار و سازمان یافته و از برون و درون درتاثیر و تاثر با هنگامه های دیگر است.

۲- نرمش و شکل پذیری^۲: هر مجتمع از هنگامه ها در وضعیت و موقعیت خود پویا است: در رابطه با هر یک از عوامل و شرایط مجتمع های کوچک و بزرگ دیگر سازش می پذیرد، تغییر و تحول می یابد، بزرگ و کوچک می شود. گسترده و جمع می گردد تا با کل مجتمع های دیگر سازگار و متعادل گردد.

۳- نرمش و شکل دهی^۳: مجتمع ها در هر وضعیت و موقعیت متناسب با نرمش و شکل پذیری هایی که دارند بر عوامل و شرایط مجتمع های دیگر اثر می گذارند و آنها را دگرگون می کنند: تغییر شکل می دهند و تغییر شکل می یابند.

¹ Totalite, écosystemique

² Automatique

³